

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## ادامه فرمایش امام خمینی(ره)

فرمایش امام رضوان الله علیه به اینجا رسید که هم سعادت و هم شقاوت، هر دو از شؤون وجود هستند؛ ایشان می‌خواهند نتیجه بگیرند همان‌طوری که وجود و هر چیزی که از سنخ وجود است، ذاتی برای انسان نیست و در ذات و ذاتیات انسان دخالت ندارد، عنوان مجعول و معلل را دارد و محتاج به علت است، سعادت و شقاوت نیز به هیچ وجه در ذات و ذاتیات انسان دخالت ندارد؛ اساساً طبق این برهانی که اقامه فرمودند، محال است که مسأله سعادت و شقاوت جزء ذاتیات انسان باشد. در مورد سعادت، مسأله روشن است که امری وجودی و تحصیل کمالات، اخلاق و معرفت است؛ اما در مورد شقاوت، می‌فرمایند: شقاوت بر دو نوع است: يك نوع شقاوتی است که در مقابل امر وجودی است و به عدم و نقصان بر می‌گردد؛ عدم علم، عدم قدرت، عدم حیات و...، امور عدمیه خودش يك نوع شقاوت است. اما نوع دوم، شقاوتی است که عنوان وجودی دارد و از آن به شقاوت کسبی و اکتسابی تعبیر می‌کنند، و دارای منشأهای مختلف است.

می‌فرمایند: آنچه که منشأ برای شقاوت کسبی است، عبارت است از: (1) جهالات مرکبه که در حقیقت همان علم است؛ که از آن تعبیر به جهل مرکب می‌کنند. تعبیر مرکب برای این است که از علم و جهل مرکب است؛ گاه به آن علم می‌گویند و گاه جهل؛ (2) عقائد فاسده نیز یکی از اموری است که منشأ برای شقاوت کسبی می‌شود؛ اوهام خرافی، ملکات رذیله، اخلاق ذمیمه، کالکبر و الحسد و النفاق و الحقد و العداوة و همچنین ارتکاب قبایح و محرمات شرعیه کالظم و القتل و السرقة، منشأ شقاوت است. از این نوع شقاوت، يك صورتی در نفس انسان به وجود می‌آید، و يك باطنی هم در ملکوت عالم دارد؛ و در نتیجه، يك امر عدمی نبوده و بهره‌ای از وجود دارد؛ در ادامه فرموده‌اند: همین صورت نفسی که يك ملکوتی هم در عالم دارد، در عالم آخرت ظاهر می‌شود. آن زمان، زمان ظهور ملکات نفس است و مسأله عذاب و حتی خلود در عذاب، بستگی به همین صورت نفسانیه‌ای دارد که انسان به عنوان شقاوت برای خودش حاصل کرده است.

نتیجه این می‌شود که این نوع شقاوت که انسان از این راه‌ها آن را بدست می‌آورد، این شقی آن معنای عرفی که فقط در مورد ظالم به کار می‌بریم، نیست؛ انسانی که عقائد باطل را اکتساب می‌کند و به عنوان صورت نفسانیه خودش قرار می‌دهد، مترتبه‌ای از شقاوت است؛ کسی که اخلاق ذمیمه و مذوم را اکتساب می‌کند و محرمات الهیه را مرتکب می‌شود که طبق بیانی که ایشان فرمودند، شاید بتوان گفت حتی ارتکاب محرمات الهیه در تحقق شقاوت در مراتب سوم و چهارم و پنجم قرار دارد؛ یعنی آنچه که سبب اصلی شقاوت و بدبختی انسان است، جهل مرکب، عقائد فاسده، ملکات رذیله، اخلاق ذمیمه بوده و در درجات بعد ارتکاب محرمات در آن دخالت دارد.

در نتیجه، تا اینجا طبق مقدماتی که ذکر شد، سعادت و شقاوت مربوط به دائره وجود و از انواع و افراد وجود است؛ سعادت و شقاوت هر دو در انسان موجود می‌شوند، در این صورت که مربوط به عالم وجود هستند، دیگر ربطی به ذات و ذاتیات ندارد، و قانون کلی «الذاتی لا یعلل» شامل آن نمی‌شود؛ چرا که این قانون، مربوط به خود ذاتیات است، و اما آنچه که مربوط به وجود است، نیاز به علت دارد و علتش باید محقق شود تا موجود شود. بنابراین، ایشان در مقابل مرحوم آخوند، فرمایششان این است که شما چرا این قانون را اینجا آورده‌اید؟ قانون «الذاتی لا یعلل» ربطی به مسأله سعادت و شقاوت که از انواع و افراد و از سنخ وجود هستند، ندارد.

مرحوم امام خمینی بعد از این مطلب، باز بایک مطلب دیگری از مطالب مرحوم آخوند در کتاب **کفایه** مقابله می‌کنند؛ و آن این که مرحوم آخوند بعد از این که به این نتیجه باطل منتهی می‌شوند که بالاخره صحیح آن است که سعادت در ذات افراد است و شخص چون ذات صحیح و حسن دارد، سعید است و کسی که ذات شقی دارد، شقی است، با این سؤال مواجه می‌شوند که پس این ارسال رسل و انزال کتب و این مواظ برای چیست؟ مرحوم آخوند در جواب این سؤال می‌فرمایند که این ارسال کتب و انزال کتب و وعظ و انظار، برای کسانی فایده دارد که طینت پاک دارند و از سریره و باطن نیکو برخوردارند؛ «و تكون حجة علی من ساءت سریره و خبث طینته»، اما نسبت به کسی که خبثات ذاتی دارد، برای آنها فایده‌ای ندارد و فقط در حد یک اتمام حجت برای آنهاست.

این عبارت، اولاً با آنچه که خود مرحوم آخوند در باب اراده فرمودند - که اراده عصیان و کفر مربوط به ذات است و امر اختیاری نیست و ما نمی‌توانیم سؤال کنیم که چرا کافر، کفر را اختیار کرد و عاصی عصیان را اختیار کرد - منافات دارد؛ اگر واقعاً در مرحله ذات و ذاتیات است، بحث ارسال رسل حتی نسبت به کسی که حسن الطینة دارد نیز نباید فایده‌ای داشته باشد؛ بالاخره اگر چیزی در مقام ذات باشد، قابلیت اضافه شدن ندارد. اگر گفتیم کفر و عصیان در ذات انسان دخالت دارد، بعث رسل و انزال کتب نمی‌تواند آن را تغییر دهد، نه می‌تواند آن را کم کند و نه می‌تواند آن را اضافه و زیاد کند؛ لذا، این بیان ایشان با بیان قبلی‌شان سازگاری ندارد.

اما نکته مهم این است که اساس این بیان، بیان درستی نیست. مرحوم امام عنوانی را در کتاب **انوار الهدایة** باز کرده‌اند مبني بر آن که ما هو سبب اختلاف افراد الانسان؟ چه چیزی سبب اختلاف افراد انسان است؟ چطور است که یکی مؤمن می‌شود و یکی کافر؛ یکی می‌شود سعید و یکی می‌شود شقی؟ ایشان این بحث را با این بیان شروع می‌کنند که شما اگر به ما می‌فرمائید سعادت و شقاوت داخل در ذات انسان است و انسان‌ها از حیث ذات و ذاتیات، از حیث ماهیت اختلافی ندارند، حال که چنین است، پس منشأ این همه اختلاف در انسانها چیست؟ چرا یکی سعید می‌شود و دیگری شقی؟ به تعبیر دیگر، **من أين جاء تلك الاختلافات الکثیرة؟** ایشان این سؤال را مطرح و شروع می‌کنند به جواب دادن و می‌فرمایند: در فلسفه بحث مهمی وجود دارد مبني بر آن که کثرت مربوط به وجود و در دائره وجود است؛ این تکثری که در کلّ نظام عالم طبیعت وجود دارد و این اختلاف انواعی که هست، از کجاست؟ و يك قسمتش هم این بحث است که اختلاف افراد انسان از کجاست؟

آنچه که می‌فرمایند این است که اختلاف افراد انسان بر می‌گردد به آن مواد غذایی که از همان ابتدا آباء و اجداد آنها استفاده می‌کنند؛ بین مواد غذایی از جهت لطافت و صفا و همچنین کثافت و کدورت، مراتب مختلف وجود دارد؛ مثال می‌زنند که در میان میوه‌ها، سیب یا رمان یا رطب، الطف و اصفا و اقرب به اعتدال است؛ یعنی برای مزاج و اعتدال مزاج لطیف‌ترین و بهترین میوه‌ها هستند؛ در مقابل، آنچه که دور از مزاج است و لطافت نداشته و بلکه کثافت - منظور کثافت باطنی است و نه ظاهری - دارد، موادی مانند باقلا است.

اختلاف مواد غذایی از نظر لطافت و کثافت، موجب می‌شود که نطفه انسان مختلف شود؛ نطفه‌ای که انسان از او به وجود می‌آید، در بدن انسان بستگی دارد که چه مواد غذایی تزریق به بدن شود و نطفه از آنها تشکیل گردد؛ بعد از آن که نطفه تشکیل

شد، تازه نوبت به افاضه فیض واجب تعالی است. ما از يك طرف می‌گوییم واجب تعالی به عنوان اینکه من جمیع الجهات واجب الوجود است، من جمیع الجهات که شد یعنی برای خداوند افاضه ضرورت دارد؛ چنین نیست که مثل دیگران اگر بخواهد افاضه کند و اگر نخواهد، افاضه نکند؛ بلکه اعطا و افاضه خداوند برای ذات خدا ضروری است؛ او دائم الافاضه و مفیض تام است؛ منتها استعداد قابل، مختلف است. می‌فرمایند: نطفه‌ای که می‌خواهد صورت انسانی و «نفخت فيه من روحی» را بگیرد، بستگی دارد به این که چه مقدار قابلیت داشته باشد که قابلیت و استعداد نطفه به منشأ تکون آن بر می‌گردد.

آباء و امهات با اختیار خودشان غذایی را می‌خورند و این غذا تبدیل به نطفه می‌شود. تعبیر امام(ره) این است: «كل ما اختلفت المادة المستعد لقبول الفيض اختلفت العطية و الافاضة حسب اختلافاتها»، هر مقداری که ماده مستعد قبول فیض، مختلف شود، عطیه و افاضه حق تعالی هم مختلف می‌شود. البته ایشان قبل از اینکه این قسمت را بیان کنند، در همان مسأله نطفه اشاره می‌کنند به آیه شریفه «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»، و احتمال می‌دهند که مراد از «أَمْشَاجٍ» همین اختلاطات مختلطی باشد که گاهی اوقات که نطفه‌ای کاملاً از مواد نورانی است، از موادی است کاملاً پاک و بعضی از نطفه‌ها چنین نیستند.

موادی که تشکیل دهنده آن است، بینشان اختلاط وجود دارد و لطیف و کثیف باهم مختلط شده است. تا اینجا نتیجه می‌گیرند که یکی از موجبات اختلاف نفوس، اختلاف نطف است؛ و اختلاف نطف بر می‌گردد به این که خود انسان چه غذایی را اختیار کند؛ اما اینجا می‌فرمایند عوامل دیگری هم وجود دارد که باعث اختلاف می‌شود و آن اختلاف اسلاب و پدران درکمال و نورانیت است؛ اختلاف ارحام و وراثت است؛ و سایر مواردی که در کتاب النکاح در آداب جماع همه ذکر شده است، همه در این امر دخالت دارد. می‌فرمایند تمام اینها نه از باب این است که يك امر ظاهری تعبدی باشد، بلکه اینها حقیقتاً در نطفه اثر می‌گذارد و حقیقت آن را طور خاصی قرار می‌دهد که استعداد برای قبول يك مرتبه‌ای از نفس و روح را دارد و اشاره می‌فرمایند به این که در زیارت می‌خوانیم «أشهد أنك كنت نوراً في الأسلاب الشامخة والأرحال المطهرة»؛ این هم ریشه‌اش همین است که ائمه ما علیهم‌السلام اسلابشان و ارحام امهاتشان تماماً روی موازین واقعی صحیح بوده و همه طاهر و مطهر بوده‌اند.

و در ادامه می‌گویند اینها تازه مرحله قبل از ولادت است و از امور اختیاریه‌ای است که در قبل از ولادت دخالت دارد، بعد الولادة هم شیر دادن تأثیر دارد؛ طهارت مرضعه، تربیت در ایام صغر، تعلیم و تربیت در زمان بلوغ، معاشرت و مصاحبت محیط، مطالعه و... تمام اینها در اختلاف مراتب تأثیرگذار است؛ تعبیر کرده‌اند «كل ما ذكر في الآيات والأخبار من الآداب الشرعية صراحته أو إشارته أو جوباً أو حرماً أو استحباباً أو كراهة لها دخالة في سعادة الإنسان و شقاوته من قبل الولادة إلى...»، هر چیزی که در آیات و روایات مربوط به ولادت بچه است، خوردنی‌ها و هر چیز دیگر، چه واجب، چه مستحب، چه مکروه و چه حرام، اینها همه اموری است که در سعادت و شقاوت دخالت دارد. این اجمالی است از جواب ایشان در مورد این سؤال که سبب اختلاف افراد انسان چیست؟ تا اینجا ما مسأله اختیاری بودن را حل می‌کنیم و تمام می‌شود.

انسان به اختیار خودش مالی را می‌خورد که حرام است، به اختیار خوردش غذایی را می‌خورد که دارای خصوصیات رذیله است؛ به اختیار خودش گوشت خوک را می‌خورد و...؛ تمام این امور در نطفه مولده انسان تأثیر می‌گذارد و از همین جا مسأله سعادت و شقاوت او آغاز می‌شود. بعد می‌فرمایند: با همه این حرفها، اگر انسانی از کثیف‌ترین مواد تولد پیدا کرد، از بدترین محرمات تولد پیدا کرد، آیا باز باید بگوییم او همان سیر شقاوتی خودش را طی می‌کند؟ می‌فرمایند: نه، بعث رسل و انزال کتب، همانطور که برای انسان مؤمن نافع است، برای چنین شخصی هم نافع است و ممکن است که شخصی شصت سال در حال کفر و شقاوت و عصیان باشد، اما بعداً در اثر همین ارسال رسل و وعظ و... هدایت پیدا کند؛ درست بر خلاف آنچه که مرحوم آخوند درکفایه فرموده‌اند. مطب دیگری را هم عرض کنیم تا این بحث تمام شود؛ چون عرض کردم ما فقط می‌خواستیم اشاره‌ای به این مسأله شود و الا بحث جبر و اختیار، يك بحث بسیار ریشه‌دار و مهمی است که برای بحث کامل و وافی باید ابعاد مختلفی را در مورد آن طرح و بررسی کرد.

مثلاً در همین جا اگر کسی به امام(ره) عرض کند: شما که می‌فرمائید سعادت و شقاوت مربوط به وجود است و داخل در ذاتیات نیست، با مسأله فطرت چه کنیم؟ «فطرة الله التي فطر الناس عليها» یعنی خلق الناس علیها، ذاتی نگیریم چه بگیریم؟ بالاخره فطرت که قابل تخلف نیست و در همه انسانها نیز موجود است. بالاخره در اینجا جای بحث زیادی وجود دارد. این شاء الله آقایان مابقی را دنبال کنند. مرحوم آخوند بالاخره به این نتایج که منتهی می‌شود، می‌فرماید همین است که در روایات آمده «السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه» □ «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»؛ مرحوم آخوند «سعيد في بطن امه» را بر می‌گرداند به همان ذاتی بودن سعادت و شقاوت. امام می‌فرمایند: نه، این روایات مخصوصاً روایت «الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة»، مؤید ماست؛ شما وقتی می‌گویید معادن ذهب و فضه، این ذهب کجا ذوب شده؟ چه مقدار او را حرارت داده‌اند؟ اینها همه در ارزش آن دخالت دارند؛ و بر می‌گردد به همان که ما گفتیم که اختلاف مواد غذایی در انسان موجب اختلاف می‌شود و تأثیرگذار است.

احتمال دومی که در این روایت داده‌اند، این است که شاید این تعبیر جاری علی المجری التعبیرات العرفیه باشد؛ که در تعبیرات عرفیه گاهی اوقات می‌خواهیم بگوییم آدم که به سعادت رسیده، اینطور نیست که یکی دو روزه سعيد شده باشد؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم این خیلی زحمت کشیده است. عبارت «فی بطن امه» کنایه است؛ نه اینکه بگوییم دارد زمان را معین می‌کند؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم آدمی که سعيد است، زمان بسیار زیادی را در مسأله سعادت سپری کرده است و امروز هم سعيد است؛ عوامل زیادی را برای خودش تحصیل کرده است؛ ریاضت‌های زیادی را برای خودش تحصیل کرده است و امروز هم سعيد است.

انسان یکروزه نمی‌تواند سعيد شود. احتمال سومی هم می‌دهند که خودتان مراجعه کنید. احتمال دیگری که در کلمات دیگران هم آمده، این است که چیزی را در تقدیر بگیریم؛ یعنی «ان الله تبارك و تعالی يعلم ان هذا الشخص سعيد في نهاية الام»، این مسأله را به علم خداوند متعال بر گردانیم و بگوئیم خداوند سعادت و شقاوت شخص را از همان زمانی که این بچه در بطن مادرش است، می‌داند؛ اما شخص اختیار دارد و به اختیار خودش همه امور را انجام می‌دهد؛ هدایت و گمراهی را با اختیار خودش انتخاب می‌کند. مثل معلم است که می‌داند فلان دانش‌آموز در آخر سال قبول می‌شود یا نه. این احتمال مقداری خلاف ظاهر است. و علیکم به این که تأمل بیشتری بکنید تا بحث بعدی ان شاء الله.